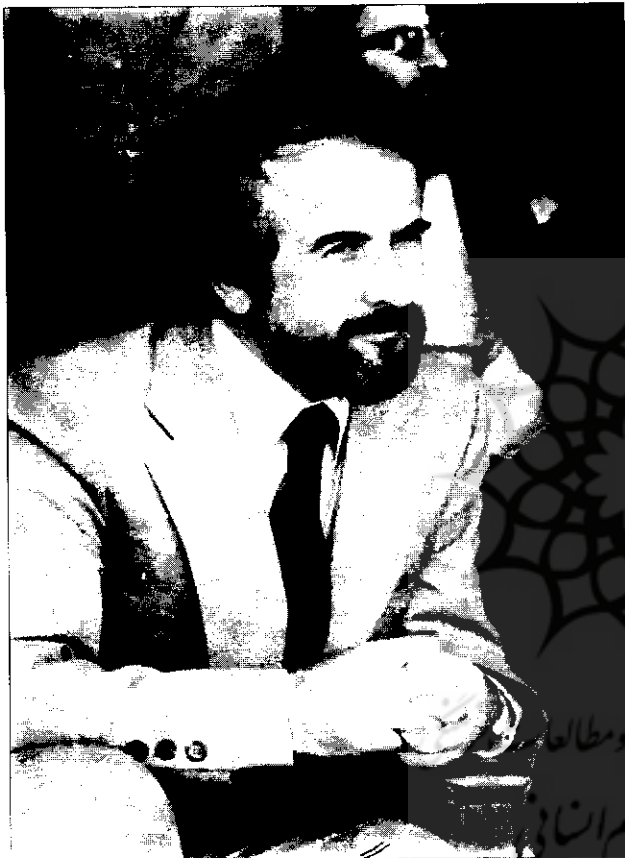


دو شکاف: شکاف بین هیئت حاکمه و مردم و شکاف بین مردم و گروه‌های متخاصم

گفت‌وگو با دکتر جمشید حقگو (استاندار اسبق آذربایجان غربی)



با تشکر از این که دعوت ما را پذیرفتید. از آنجا که جنابعالی در اوج بحران‌های اولیه پیروزی انقلاب استاندار استان خیرساز و پرمسئله آذربایجان غربی بودید و در دوره دانشجویی هم در جبهه ملی و نهضت آزادی و انجمن اسلامی دانشگاه تهران عضو فعالی بوده و در خارج از کشور نیز فعالیت داشته‌اید و در طول این فعالیت‌ها و مبارزات دانشجویی چندین بار از جمله در ۱۵ خرداد دستگیر شده و مدت‌ها در شهربانی و قزل‌قلعه زندانی بوده‌اید و بعد از انقلاب نیز همچنان به فعالیت‌های خود ادامه داده‌اید بسیار خوشحال می‌شویم که در ادامه گفت‌وگوهایمان درباره مسائل کردستان، تحلیل‌ها و جمع‌بندی‌ها را چه در آن مقطع و چه امروز بدانیم، به‌طور خلاصه هدف ما از این گفت‌وگوها:

- ۱- جایگزینی گفت‌وگو به جای اسلحه
- ۲- پر کردن فاصله بوجود آمده بین نسل‌ها
- ۳- پیشگیری از حوادث ناهنجار به وسیله انباشت تجربه است که به قول مهندس سبحانی حتی از انباشت سرمایه مفیدتر است چنان‌که در غرب انباشت تجربه وجود دارد ولی در بین ما اگر سینه به سینه منتقل نشود دفن خواهد شد.

ضمن تشکر از فرصتی که در اختیار من گذاشته‌اید و بخصوص تشکر از جناب آقای مهندس میثمی دوست بسیار عزیز و قدیمی و هم دوره‌دانشگاهی که از آن دوره با هم خاطرات فراموش نشدنی داریم. در مورد سوال شما ابتدا لازم می‌دانم در مورد استان آذربایجان غربی توضیحات کوتاهی بدهم. این استان یکی از مهم‌ترین استان‌های کشور است که در حساس‌ترین نقطه کشور قرار گرفته است. از غرب و شمال محصور با سه مرز بسیار حساس و پر بحران عراق، ترکیه و منطقه قفقاز و آران می‌باشد به تبع آن بافت جمعیتی آن نیز متنوع شامل ترک و کرد و آسوری و ارمنی می‌باشد و از لحاظ زبان و مذهب و دیگر طبقه‌بندی‌های فرهنگی و اجتماعی نیز خالی از تنوع نیست این تنوع فرهنگی و همسایگی با سه کشور، برای استان در شرایط عادی امتیاز و فرصت بزرگی به حساب می‌آید و در مواردی نیز باعث آسیب و درد و رنج هولناک بوده و در برهه‌های حساس و بحرانی، مانند جنگ اول و دوم جهانی این منطقه همیشه دچار آشفتگی و بلایای خانمانسوز و جنگ داخلی دامنه دار گشته است.

بعد از پیروزی انقلاب نیز این منطقه آستان حوادث ناگواری می‌شد که در اثر آگاهی و رشد فکری مردم و مدیریت دوراندیشانه مسئولین، از بروز آنها جلوگیری گردید، اگر چه در نقاط مرزی آنهم در این استان، نمی‌شود هرگز از پیشامدها و بحران‌های ناخواسته که

قریب به اتفاق همیشه ناشی از مداخلات و تحریکات مستمر بیگانه بوده است غافل بود.

به‌طور کلی آغاز و شکل‌گیری مشکلات و درگیری‌های مناطق مرزی کشور در ماه‌های اول انقلاب، در هر منطقه به دلایل خاص همان منطقه مربوط می‌شد. واقعیت این است در ماه‌های اول انقلاب به دنبال آزاد شدن فضای سیاسی کشور - بخصوص پس از سال‌ها جو اختناق و خفقان حاکم - مردم خواسته‌ها و انتظاراتی داشتند، تا آنجا که ممکن بود به تدریج جواب داده می‌شد اما گاهی هم این خواسته‌ها مستمسک اغراض و اهداف نه‌چندان موجه و مشروع بعضی از گروه‌هایی بوده که در همان روزهای اول انقلاب می‌خواستند به خواست‌های صددردصدی خود هر چه زودتر و به زور جامه عمل بپوشانند. این مسئله بخصوص در مناطق کردنشین نمود بیشتری پیدا کرد به طوری که نه تنها بعضی گروه‌های سیاسی کرد بلکه خیلی از گروه‌های چپ

مارکسیستی غیرکردنیز از اقصی نقاط کشور به مناطق کرد نشین سرازیر شدند تا در قالب خواست ها و انتظارات مردم زحمتکش و رنج دیده کردها برای تحریک مردم علیه دولت نوپای انقلاب استفاده کنند. بسیار قابل تأسف است که این گروه ها مهلت ندادند که انقلاب و دولت موقت، خود را بیابد و در همان ماه های اول پیروزی بلافاصله گارد تهاجمی گرفتند و عملاً با دولت وارد برخورد مسلحانه شدند در مقابل، دولت مرکزی تا می توانست کوتاه آمد اما آنها همچنان بر طبل خود مختاری کوبیدند و بر موضع خصمانه خود اصرار ورزیدند که مثال بارز آن تحریم غیر قابل توجیه فراندوم اولیه جمهوری اسلامی بود!

● استدلالشان برای تحریم فراندوم چه بود؟

حزب دموکرات در مهاباد تشکیلات حزبی سابقه داری داشت که در مبارزات قبل از انقلاب نیز رهبری مبارزه علیه رژیم را در مناطق کرد نشین به عهده داشت. بعد از پیروزی انقلاب با توجه به تجربه تشکیلاتی خود بلافاصله تشکل های خود را در شهرهای کرد نشین برپا کرده و با طرح شعار خودمختاری، دولت را به چالش طلبید! که حساب مناطق کرد نشین را هر چه زودتر از بقیه ایران جدا کند و رسماً به آنان خودمختاری اعطا نماید و به کمتر از آن هم قانع نبودند! به همین دلیل فراندوم را تحریم کردند. این کار اشتباه بزرگی بود که چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ تاکتیکی، آن هم برای گروهی که دارای تجربه و سابقه مبارزات طولانی بودند قابل توجیه نبود.

● اما علیرغم این تحریم و بایکوت، قاطبه مردم کرد رأی دادند؟ آری، مردم کرد رأی دادند، این نشان دهنده عدم درک صحیح رهبران دو حزب دموکرات و کومه کرد از انقلاب و خواست مردم بود. این اعمال باعث شد که ثمره سالها مقاومت رهبران کرد که همیشه به عنوان مبارزین برجسته علیه استبداد به حساب می آمدند و سالیان درازی را در زندان های رژیم شاه سپری کردند از بین برود. متأسفانه اینها تحلیل درستی از قیام مردم نداشتند و از مسیر انقلاب مردمی منحرف شدند و سعی کردند مردم کرد را نیز به دنبال خود بکشانند و نتیجه مطلوبی هم نگرفتند. البته در میان رهبران حزب دموکرات شخصیت های مثبت و واقع گرایی هم وجود داشت که خط مشی خصمانه حزب را علیه جمهوری اسلامی تأیید نمی کردند که در نهایت منجر به تشکیل کنگره چهارم و تجزیه حزب گردید.

● موقعی که حضرتعالی به عنوان استاندار

معرفی شدید دقیقاً چه زمانی بود؟ و آیا شما قبل از این زمان با پیچیدگی های مناطق کرد نشین آشنایی داشتید که کردها چگونه اند؟ آذری ها؟ آسوری ها؟ که هر کدام در دوران هایی از تاریخ منشأ حوادثی بودند به حال شما با چه نگاهی انتخاب شدید و چه توصیه هایی به شما داشتند؟ من در اوایل اردیبهشت ماه ۵۸ به ایران برگشتم و در همان روزها چند نفر از جوانان مبارز و فعال ارومیه که با سابقه مبارزاتی من در دانشگاه تهران و خارج از کشور آشنا بودند به تهران آمدند و از دولت درخواست کردند که مرا به عنوان استاندار آذربایجان غربی برگزیند و با توجه به شناخت

قبلی که نخست وزیر و اعضاء هیئت دولت موقت از من داشتند، این درخواست فوری پذیرفته شد. البته قبول مسؤلیت در آن شرایط سخت و بحرانی، کار آسانی نبود آن هم برای منطقه ای که هر لحظه آستان خطرات سهمگین بود.

در مورد اطلاع قبلی از منطقه و پیچیدگی های آن باید بگویم که یک مدیر همیشه همه چیز را لزوماً نمی تواند بداند بلکه باید از عوامل و ابزار کار، خوب استفاده کند، من ادعا ندارم که از پیچیدگی آنجا پس از سال ها دوری کاملاً خیر دار بودم اما این شانس را داشتم که از دوستان و صاحب نظران چه در تهران و چه در محل استفاده کنم و با توجه به بومی بودنم امکان دستیابی به منابع لازم فراهم بود و فکر می کنم که تا حدودی توانسته باشم از جمله استاندارهای مورد تأیید مردم بعد از انقلاب باشم.

● پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ چند اتفاق مهم در آذربایجان غربی روی داد؟ ۱. خلع سلاح پادگان مهاباد ۲. خلع سلاح شهرانی مهاباد که این حوادث به درگیری خونین نقده در فروردین انجامید. برخورد شما با این روزهای بحرانی چگونه بود؟

این حوادث قبل از آمدن من در همان روزهای اول انقلاب اتفاق افتاده بود و در نتیجه وقتی من آمدم وضعیت التهاب آمیزی در منطقه حاکم بود که ترمیم و آرام کردن آن سخت ترین چالش های پیش روی من بود.

نقطه آغاز فعالیت من از حل مسئله نقده شروع شد درگیری های نقده از آنجا پیش آمد، که حزب دموکرات کردستان به عنوان پیش درآمد تجدید فعالیت های خود در مهاباد همایش مسلحانه برگزار می نماید و قرار می گذارد که در نقده هم همین برنامه را تکرار کند و افراد خود را به طور مسلحانه و با آرایش نظامی به خیابانها بیاورد. این امر خیلی تحریک کننده و نوعی قدرت نمایی در مقابل اهالی غیرکرد نقده به حساب می آمد غافل از آن که نقده با مهاباد تفاوت زیاد دارد و شهری است که به لحاظ بافت جمعیتی هم ترک دارد و هم کرد و ترک ها همه از ایل قره پاپاق هستند که از ایلات قدیمی و بسیار پایبند استقلال و تمامیت ارضی کشور بوده و حتی قبل از انعقاد قراردادهای ننگین گلستان و ترکمنچای در گرجستان و ایروان در

متأسفانه اینها تحلیل درستی

از قیام مردم نداشتند و از مسیر انقلاب مردمی منحرف شدند و سعی کردند مردم کرد را نیز به دنبال خود بکشانند و نتیجه مطلوبی هم نگرفتند. البته در میان رهبران حزب دموکرات شخصیت های مثبت و واقع گرایی هم وجود داشت که خط مشی خصمانه حزب را علیه جمهوری اسلامی تأیید نمی کردند که در نهایت منجر به تشکیل کنگره چهارم و تجزیه حزب گردید

جنگ های اول و دوم ایران و روس شرکت داشته و فداکارهای زیادی نموده و تلفات سنگینی هم به نیروهای روسی وارد کرده و شهدای زیادی در دفاع از خاک میهن تقدیم کرده اند و همچنین در مقاطع بحرانی منطقه آذربایجان غربی نیز از هیچ گونه فداکاری دریغ نکرده اند و در استقرار امنیت و پشتیبانی از دولت مرکزی نقش به سزایی را ایفا نموده اند و طبیعی بود نسبت به جریاناتی که آن موقع اتفاق می افتاد بسیار حساس باشند. وقتی مردم ترک زبان نقده که اکثریت اهالی را تشکیل می دهند این برنامه ها را می بینند اعتراض می کنند و نهایتاً منجر به درگیری می شود البته مسؤلین استان هم قبلاً تذکر لازم داده بودند که در نقده این نمایش نظامی انجام نگیرد ولی صحنه گردانان حزب دموکرات گوش فرا

نمی دهند. حادثه از اینجا شروع می شود که حزب دموکرات با چند هزار کرد مسلح به خیابانها می آیند و باعث حیرت و تحریک احساسات اهالی ترک‌زبان شهر می شوند به گفته شاهدان عینی تعداد زیادی از این افراد مسلح ظاهر آگرد، غیر کرد بودند که از جاهای دیگر آمده بودند ولی همه ملبس به لباس کردی بودند بدون این که حتی یک کلمه کردی بلد باشند! با رویارویی با این وضع خطرناک و جلوگیری از بحرانی شدن بیشتر آن، شبانه شمار اندکی از جوانان از جان گذشته با یک نفر بر خود را از ارومیه به نقده می‌رسانند و سحرگاهان با مانور ماهرانه نظامی - روانی چنان وانمود می‌کنند که ده‌ها تانک و توپ ارتش شهر را فرا گرفته است به طوری که خیلی از افراد مسلح از شهر فرار می‌کنند و به دنبال آن ارتش از ارومیه می‌رسد و شهر آرامش خود را دوباره باز می‌یابد، در جریان این جنگ ناخواسته عده‌ای از افراد ترک و کرد کشته از جمله میرزا علی بدلی یکی از افراد پاکدامن و اصیل نقده با یازده نفر از افراد خانواده خود در خانه‌اش قتل عام می‌شود که به نوبه خود به التهاب و جریحه‌دار شدن افکار عمومی می‌افزاید.

بعد از این حوادث بسیاری از مردم کرد نقده از ترس انتقام جوئی اهالی ترک‌زبان نقده به دهات و شهرهای اطراف و بیش از همه به مهاباد فرار می‌کنند. این مسئله در آن روزها یکی از معضلات جنجال برانگیز منطقه شده بود وقتی در تهران انتصاب من مسجل شد به پیشنهاد یکی از دوستان نقده‌ای، قبل از رفتن به استان از طریق تلگراف به کردهای نقده‌ای مستقر در مهاباد پیام فرستادم که من می‌آیم و علاقه دارم که در اولین اقدام مسئله نقده حل شود و همه آنها که از نقده رفته‌اند به خانه و کاشانه خود برگردند این تلگراف بسیار کارساز بود و اثر مطلوبی در مخاطبین گذاشت بنا بر این مسئله نقده در اولین روزهای ورود به ارومیه جزء اولویت کاری من قرار گرفت.

به همین منظور طی جلساتی که در فرمانداری نقده با هر دو طرف درگیر داشتم خوشبختانه بحران بغرنج نقده از طریق گفت‌وگو، به صورت مسالمت آمیز حل شد و به یاری خدا، مردم کرد به خانه و زندگی خود در نقده برگشتند. تا آنجا که یاد می‌آید از جمله افرادی که در این گفت‌وگوها حضور داشتند دوست قدیمی من آقای علی خلخالی شهردار اسبق نقده و از مبارزین با سابقه قبل از انقلاب بود و ابتکار ارسال پیام تلگرافی به مهاباد و تشکیل جلسه حل اختلاف کردها و ترک‌زبانان نقده به توصیه او بود، مرحوم حاج میرزا ابراهیم محرر روحانی با نفوذ نقده، آقای عظیم معبودی از معتمدین شهر نقده، ملا صالح رحیمی امام جمعه اهل سنت نقده، و عده‌ای از ریش سفیدان و معتمدین ترک و کرد نقده و همچنین دکتر رحیم سیف قاضی که از افراد بسیار تأثیرگذار جلسه بود، و از محل اقامت خود باکو برای رفع اختلاف بین ترک و کرد آمده بود و آقای محمد امین سراجی که با من آشنائی قبلی از دوره دانشجویی در دانشگاه

تهران داشت و همچنین تا آنجا که یاد می‌آید آقایان دکتر قاسملو، غنی بلوریان، کریم حسامی، نبی قادری، مصطفی هجری از سران حزب دموکرات در این جلسات حضور داشتند.

اتفاق مهم دیگری که همین روزها اتفاق افتاد مسئله حمله مسلحانه حزب دموکرات به ایل منگور بود این ایل از سوی حزب دموکرات متهم به همکاری با دولت مرکزی بود و این حزب حمله می‌کند که اسلحه و امکانات آنها را بگیرد. در آن اوایل حزب دموکرات به ایل منگور روی آورده بود که به آنها کمک کند و هم کمک شده بود تا جابجا شود و برخی مسائل شان حل شود.

ایل منگور از جمله ایلات بزرگ کرد جنوب آذربایجان غربی است که در گذشته اغلب موارد به دولت مرکزی وفادار بوده و متقابلاً مورد حمایت قرار گرفته است. در کشاکش درگیری‌های حزب دموکرات با دولت موقت، حزب مذکور به سران ایل منگور اخطار داده بود که با دولت همکاری نکنند و حتی هر چه اسلحه دارند تحویل حزب دهند. آنها هم قبول نمی‌کنند و در نتیجه مورد حمله حزب قرار می‌گیرند و تعدادی نیز کشته می‌شوند. این هم یکی دیگر از اشتباهات حزب دموکرات بود که برادرکشی راه انداخت و بدین وسیله ایل بزرگ منگور را علیه خود بسیج نمود. به طوری که بعد از این درگیری ایل منگور دوباره از طرف دولت مورد حمایت همه جانبه قرار گرفت و حتی در یکی از میادین مهاباد با حمایت نیروهای دولتی پایگاه مقاومت ایجاد نمود. جالب است که ایل منگور در اوایل شهادی خود را از ترس حزب دموکرات در یک جای پنهانی دفن می‌کردند و بعد از این که حزب دموکرات در منطقه قدرت خود را از دست داد. قبرستان مذکور نیز به عنوان مقبره شهدای کردها آشکار گردید و از طرف بنیاد شهید نیز به آن کمک شد و در حال حاضر محل زیارت و بزرگداشت شهدا و اهل قبور آنهاست.

بعد از قضیه نقده و منگور قضیه قارنا پیش آمد اگر ممکن است توضیح دهید؟

حادثه ناگوار روستای قارنا که به دنبال حوادث گردنه دوآب، روستای قارنا و قتل عام دهشتناک خانواده یازده نفری میرزا علی بدلی که در درگیری نقده اتفاق افتاده بودند، سه حادثه تأسف باری بودند که باعث جریحه‌دار شدن احساسات مردم ترک و کرد منطقه گردید.

بنابراین اصل جریان، به انگیزه یک انتقام جوئی محلی بود زیرا که در بعد از ظهر دهم شهریور سال ۱۳۵۸ همان روز قبل از حادثه قارنا در حدود ۲۰ تن از اهالی ترک‌زبان نقده که برای حفاظت پادگان جلدیان در این پادگان حضور داشتند برای سرکشی به خانواده خود به طور غیر مسلح به نقده می‌آمدند که گرفتار کمین افراد مسلح حزب دموکرات در گردنه دوآب می‌شوند و همه شان بطور بی‌رحمانه قتل

در کشاکش درگیری‌های حزب دموکرات با دولت موقت، حزب مذکور به سران ایل منگور اخطار داده بود که با دولت همکاری نکنند و حتی هر چه اسلحه دارند تحویل حزب دهند. آنها هم قبول نمی‌کنند و در نتیجه مورد حمله حزب قرار می‌گیرند و تعدادی نیز کشته می‌شوند. این هم یکی دیگر از اشتباهات حزب دموکرات بود که برادرکشی راه انداخت و بدین وسیله ایل بزرگ منگور را علیه خود بسیج نمود. به طوری که بعد از این درگیری ایل منگور دوباره از طرف دولت مورد حمایت همه جانبه قرار گرفت و حتی در یکی از میادین مهاباد با حمایت نیروهای دولتی پایگاه مقاومت ایجاد نمود



حتک و ظهربراد

عام می‌گردند. به محض رسیدن خبر این حادثه خوفناک به شهر و روستاهای نرده، موجی از تنفر و انزجار حس انتقام‌جویی را در دوستان و افراد فامیل کشته‌شدگان و برخی از اهالی که به تازگی جریان جنگ خانمان‌سوز را پشت سرگذاشته بودند، ایجاد می‌نماید. در نتیجه عده‌ای که بستگان خود را در این حادثه دردناک از دست داده بودند سوار بر کامیون و وانت شده و برای تعقیب قاتلان و آوردن جنازه‌های کشته‌شدگان، به سوی گردنه دوآب روانه می‌شوند و از مسیر (قارنا) گذشته و جنازه‌های نزدیکان خود را از گردنه دوآب برداشته به سوی نرده می‌آیند که در موقع برگشتن وقتی به روستای قارنا می‌رسند افراد معدودی به انتقام خون کشته‌شدگان گردنه دوآب اهالی این روستا را که به تصور آنها افراد حزب دموکرات را پناه داده و یا افراد حزب در میان آنها هستند به رگبار می‌بندند که در نتیجه تعدادی از اهالی روستای قارنا در این حادثه کشته می‌شوند و بدین‌گونه فاجعه دردناک قتل عام جوانان بیگناه ترک نرده در گردنه دوآب، فاجعه دردناک دیگری را در روستای قارنا با کشتار مردم بی‌گناه کرد بوجود می‌آورد. این ماجراها مشکل بزرگی را برای مسئولین محلی و مدیریت استان به وجود آورد که مدتها خوراک زهرآگین برای تبلیغات مخالفین نظام در داخل و خارج از کشور گردید. البته در این نوع حوادث از تحریکات ضد انقلاب خارج از کشور برای اختلاف‌افکنی بین اهالی کرد و ترک منطقه نیز نباید غافل بود که همیشه مترصد بود از جریانات داخلی برای اختلاف افکنی سوء استفاده نماید.

من به محض خبردار شدن از حادثه، به نرده رفتم و منطقه را دیدم و از تعدادی از اهالی قارنا که در منزل روحانی گرد نرده جمع شده بودند سعی کردم دلجویی نمایم. و همچنین به خانه‌های کشته‌شدگان گردنه دوآب رفته و به خانواده‌های عزادار آنها تسلیت گفتم.

آیا تحقیقاتی برای ریشه‌یابی حادثه قارنا شد؟ ظاهراً دو گروه اظهار نظر کرده‌اند یکی آقای بهادران که از سوی آقای آیت‌الله العظمی منتظری به منطقه آمدند و یکی هم گزارش استانداری بود چیزی در این مورد به خاطر دارید؟

گزارش آقای بهادران به دست من نرسید احتمالاً " بعد از فوت نامبرده از بین رفته باشد. آمدن آقای بهادران به منطقه بدون خبر و هماهنگی بود خودشان آمدند و اظهار نظرهایی هم کردند و رفتند البته زحمات آقای بهادران و مانند ایشان که در مواردی برای انجام مأموریت‌هایی به منطقه می‌آمدند ناشی از عشق و علاقه‌شان به انقلاب بود و قابل احترام و تقدیر است اما این کارهای هماهنگی نشده همه موازی کاری و باعث لوث مدیریت می‌شد و نهایتاً نیز نتیجه‌ای هم نداد. از گزارش استانداری چیزی خاطر من نیست.

در ابتدای ورودتان به آذربایجان غربی به عنوان استاندار، ساختار قدرت در آن استان چگونه بود؟

روزهای سختی بود پادگان مهاباد به غارت رفته بود. پادگان لشکر ۶۴ ارومیه اگر چه دست نخورده باقی مانده بود ولی به قدر کافی به هم

ریخته بود و بسیاری از نیروهای آن به ندای انقلاب ترک خدمت نموده بودند مرزهای استان نیز حساس و آسیب‌پذیر بودند. در چنین وضع خطرناکی می‌توان تصور کرد که مسئولین استان چه وظیفه سنگین و خطیری داشتند. در آن برهه از زمان بین مسئولین اداری و نظامی (ارتش، سپاه و نیروهای انتظامی) استان هماهنگی خوبی وجود داشت تقریباً همه با احساس مسئولیت از وضعیت حساس و خطرناک منطقه آگاه بودند. مرحوم تیمسار ظهر نژاد فرمانده لشکر ارومیه در تجدید سازمان ارتش و بازگرداندن نیروها به پادگان لشکر ۶۴ واقعا زحمت زیادی کشیدند و تقریباً در کلیه امور با استانداری هماهنگ بودند.

آقای حسنی امام‌جمعه ارومیه هم قبل از انقلاب خیلی زحمت کشیده بود و یکی از عوامل مؤثر بسیج مردم علیه رژیم بود بطوریکه گفته می‌شود حتی قبل از سقوط شاه ایشان یکروز در بالای منبر بطور غافلگیرانه یک کلاشینکف از زیر عبای خود درمی‌آورد و می‌گوید "مردم این یک تفنگ است نوک مگسک قلب شاه!" مردم با دیدن این صحنه به هیجان در می‌آیند و از آن تاریخ مردم ارومیه به سرعت مسلح می‌شوند.

آقای حسنی اهل ارومیه است و در موقعیت خود به ارومیه خدمت کرده است، حتی در زمان مبارزان ارومیه توسط رژیم عراق، آقای حسنی آن‌طور که اهالی نقل می‌کنند خیلی مراقب امنیت مردم بود چون اغلب مردم خانه‌های خود را

قبل از رفتن به استان از طریق تلگراف به گردهای نرده‌ای مستقر در مهاباد پیام فرستادم که من می‌آیم و علاقه دارم که در اولین اقدام مسئله نرده حل شود و همه آنها که از نرده رفته‌اند به خانه و کاشانه خود برگردند این تلگراف بسیار کارساز بود و اثر مطلوبی در مخاطبین گذاشت بنا بر این مسئله نرده در اولین روزهای ورود به ارومیه جزء اولویت کاری من قرار گرفت

بی صاحب گذاشته و از شهر فرار کرده بودند ترس از سرقت رفتن اموال مردم بود ایشان نقش مؤثری در مدیریت بحران و حفظ امنیت جانی و مالی مردم داشتند در مجموع آقای حسنی را باید از خادمین شهر به حساب آورد که در آن برهه از زمان در حفظ امنیت شهر و حل مشکلات مردم بسیار تاثیر گذار بوده است.

سپاه نیز هماهنگی خود را با سایر ارکان نظام از جمله استانداری و ارتش حفظ کرده بود. در آن روزها تصمیم گیری خیلی سخت بود و منطقه حساس و خطر در کمین، بنا بر این، وجود این هماهنگی ها در منطقه حیاتی بود.

آیا در بدو ورودتان که بحران در حال شکل گیری بود، برنامه ای هم برای پیشگیری یا عدم تمیق بحران وجود داشت؟ یا با توجه به شرایط انقلابی درگیر مسائل روزمره شدید.

دولت آقای بازرگان و تیم ایشان یک گروه فرهیخته و مدیرانی بر جسته و کار آمد بودند و ضمن نظارت بر امور استان ها، دست استانداران را باز گذاشته بودند تا بتوانند با ابتکار عمل بر حسب مقتضیات هر منطقه تصمیم گیری نمایند. البته این ناشی از اعتماد آنها به مدیران محلی بود بنا بر این من با استفاده از تجارب شخصی و مشورت با خبرگان محلی و مشورت با دیگر دست اندرکاران در استان و در عین حال هماهنگ با وزارت کشور و نخست وزیری در رویارویی با پیشامدها تصمیم گیری می کردم و دولت نیز همه امکانات لازم را تا حد ممکن در اختیار استاندار می گذاشت. من به محض ورود به استان مستقیماً درگیر مسائل حاد استان شدم در این راستا از نظرات و تجربیات پرسنل استانداری و معتمدین محلی چه از کردها و چه غیرکرد بهره های فراوان بردم که یاد هم شان را گرامی می دارم.

اولین ملاقات شما با گروه های کرد و مقامات کرد مثل شیخ عزالدین، قاسلمو، بلوریان و... در چه تاریخی بود، چه مباحثی مطرح شد و آیا در ملاقات های بعدی اعضای دولت هم آمدند؟

یکی از مسائل عمده ما، برخورد با مسائل مردم کرد منطقه بود و فرمانداران و بخشداران من در مناطق کردنشین همه کرد بودند که با نظر و خواست مردم شهر مربوطه انتخاب شده بودند و بسیاری از مشکلات پیش آمده توسط همین افراد در منطقه حل و فصل میشد و در روزهای اول هم تماس با سران

کردها از طریق همین افراد انجام می گرفت از جمله، فرماندار مهاباد مرحوم باباطاهری که خیلی از مشکلات با یک تلفن یا ملاقات حضوری حل می شد ایشان در اصل فرهنگی بودند و در عین حال یک مدیر کاردان مورد قبول و اعتماد و احترام قاطبه مردم مهاباد. اگر با هر یک از آقایان هم لازم به ملاقات می شد با قرار قبلی در استانداری انجام می گرفت.

پیش از این که هیئت ویژه به ارومیه بیاید من با مشورت معتمدین کرد محلی اقدام به تشکیل جلساتی برای حل اختلاف نموده بودم و

قرار بود به موقع از آقایان دعوت برای مذاکره مستقیم دعوت به عمل آید. در همین رابطه بعضی از معتمدین کردها از جمله برخی کارمندان کرد استانداری (آقای بهرام پور و شافعی) و از معتمدین محلی مرحوم یوسف کردنژاد که از فرهنگیان با سابقه و از وکلای دادگستری خوشنام ارومیه بود پیش من آمدند و گفتند زمینه مناسب هست که مسائل کردستان را با مذاکره و گفتگو حل کنید. قرار شد که از آقایان در مهاباد دعوت شود بیایند استانداری و مذاکرات لازم انجام گیرد. طرف های مقابل هم از این اقدام استقبال کرده بودند. ولی آمدن هیئت ویژه آن هم در آن سطح عالی کار مرا بی اثر نمود من در آن برهه با اعزام هیئت ویژه به ارومیه موافق نبودم و می گفتم این کار دولت یک مقدار زود هنگام است بهتر بود دولت در این مرحله از من به عنوان استاندار حمایت می کرد که این کار در سطح استان حل شود، اگر موفق نمی شدیم مسئله به مرحله بالاتر ارجاع می شد. با آمدن هیئت ویژه، موضوع پیچیده تر شد! و عملاً هم مذاکرات مذکور به جایی نرسید.

مهندس صباغیان می گفتند اهمیت کردستان برای ما آنقدر زیاد بوده که مهم ترین آدم های انقلاب مثل طالقانی، بنی صدر، حاج سیدجوادی، بهشتی و... همه آنجا رفتند اما ظاهراً این طور که شما می گوئید مکانیزم آن درست نبوده است.

نظر آقای مهندس صباغیان در رابطه با اتفاقات سنندج در روزهای اول انقلاب که هنوز نهادهای دولتی در منطقه شکل نگرفته بودند کاملاً درست و قابل توجیه است ولی وضعیت در آذربایجان غربی فرق می کرد در اینجا ارکان دولتی جا افتاده بود و استاندار مورد اعتماد دولت هم حضور داشت و مردم هم به مسائل آگاه تر بودند و همین ها بود که



قرار شد که از آقایان بهرام پور، شافعی و مرحوم یوسف کردنژاد در مهاباد دعوت شود بیایند استانداری و مذاکرات لازم انجام گیرد. طرف های مقابل هم از این اقدام استقبال کرده بودند. ولی آمدن هیئت ویژه آن هم در آن سطح عالی کار مرا بی اثر نمود من در آن برهه با اعزام هیئت ویژه به ارومیه موافق نبودم و می گفتم این کار دولت یک مقدار زود هنگام است بهتر بود دولت در این مرحله از من به عنوان استاندار حمایت می کرد که این کار در سطح استان حل شود، اگر موفق نمی شدیم مسئله به مرحله بالاتر ارجاع می شد. با آمدن هیئت ویژه، موضوع پیچیده تر شد! و عملاً هم مذاکرات مذکور به جایی نرسید

باعث شد مسئله نغده به آن راحتی حل شود. البته من با اصل آمدن هیئت مخالف نبودم ولی شیوه کار درست نبود و شاید هم در آن مرحله بهتر بود عوض آمدن وزرا به منطقه، بر عکس عمل می کردند و از طرف های مقابل دعوت می کردند که بیایند تهران و حداقل مرحله اول مذاکرات در تهران انجام می شد فکر می کنم این شکل کار موثر تر بود و به نتیجه نیز می رسید.

در نهایت هیئت ویژه هم کاری از پیش نبرد. در آخرین جلسه مذاکرات هیئت ویژه من هم حضور داشتم، جو جلسه احترام آمیز و مثبت بود مرحوم فروهر رئیس جلسه بود و با سخنان کوتاهی جلسه را وارد بحث نمود بعد شیخ عزالدین حسینی صحبتی کرد و بعد دکتر قاسملو ضمن صحبت، حاضران جلسه از طرف خودشان را معرفی

کرد که در میان آنها افرادی نیز از گروه های چپ مارکسیست غیر کرد از جمله از گروه پیکار، فدایی خلق و غیره. نیز به چشم می خوردند، در مقابل آقای مهندس صباغیان گفت ما آمده ایم راجع به به مسائل کردستان صحبت کنیم چریک فدایی خلق و پیکار ... در اینجا چه می گویند؟ جو جلسه عوض شد آقای قاسملو شروع به توجیه کردن نمود، مرحوم فروهر برای این که راه حلی پیدا کند گفت باید راجع به این موضوع



مرحوم بازگان در مهاباد - تنبسه: صباغیان، جنگو و آقای حسینی (استانده با اسلحه)

خصوصی صحبت کنیم و پنج دقیقه تنفس اعلام کرد و هیچ وقت آن پنج دقیقه تمام نشد!

● مسئله کردستان هر چند ضرورت داشته ولی در آن برهه درگیری در پاوه، اورامانات، سنندج و کرمانشاه بوده و مهاباد هیچ خبری نبود.

نمی شود گفت هیچ خبری نبود، بالاخره مهاباد جنبه ستادی داشت ولی فضا با استان کردستان فرق می کرد، آن طور نبود که مسائل ما در آذربایجان غربی مختص کردستان باشد. ولی به قدر کافی برای ما مشغولیت ذهنی و گرفتاری کاری به وجود آورده بود. به نظر من، ما باید بیشتر به توده مردم توجه می کردیم تا رهبران گروه ها، حتماً شما می دانید که در کردستان فاصله بسیار عمیقی بین توده مردم و رهبران احزاب وجود دارد توده مردم بسیار ساده، صمیمی، قانع و زحمتکش هستند و دیدید که در جریان فرایند اهمیت به اعلامیه تحریم حزب ندادند و در آن مشارکت نمودند و رأی مثبت دادند، و در عمل هم اینها وقتی می دیدند که

امروز به سادگی با استاندار دیدار می کنند و هر مشکلی دارند مستقیماً می گویند و به خواستشان نیز سریع رسیدگی می شد به دولت اعتماد می کردند. یکی از کردها پیش من آمده بود و رفته بود، سپس تعریف کرده بود من پیش استاندار رفتم او آن قدر به من محبت کرد که من فراموش کردم بگویم که چه می خواهم! وقتی این داستان را به من گفتند پاسخ دادم او در واقع خواسته اش را از من گرفته و آن محبت بوده اگر چه این محبت غیر از گفت و گو و شنیدن درد دل او چیزی دیگر نبوده است.

به مصداق شعر مولانا:
تا بدینجا بهر دینار آمد

چون رسیدم مست دیدار آمد

آقای مهندس فائزی معاون فنی من می گفت رفته بودیم در یک روستا جاده بزینم اتفاقاً همان روستا محل استقرار نماینده منطقه ای حزب دموکرات، شخصی به نام اسکندر بود و بسیار سر مسئله خود مختاری مصر بود بدون این که معنی خود مختاری را واقعا بفهمد! بعد از آن که از کشیدن جاده خبردار می شود می گوید من خود مختاری ام را گرفتم! حتی وقتی از حزب

دموکرات سراغشان آمده بودند می گوید که ما خود مختاری را گرفتیم! ملاحظه می فرمائید که مسائل مردم چقدر ساده بود و امر محرومیت زدائی دیربای مردم و اقدامات رفاهی و توسعه فرهنگی و انسانی چقدر می توانست کارساز باشد.

● یعنی بی برنامه گی تهران در عمل کار را پیچیده کرد.

نمی شود گفت بی برنامه گی، مسئله، مسئله "فرصت" بود، یک نظامی جا افتاده بهم ریخته بود و فرصت می خواست تا یک نظام دیگر جایگزین شود و همه چیز در جای مناسب خود قرار گیرد. در هر حال من برای حل مسئله مناطق کردنشین به فرمولی معتقد بودم که آن را در اکثر مناطق متشنج محروم قابل تعمیم می دانم بخصوص مناطق مرزی که آسیب پذیرترند، به نظر من در چنین مناطقی دو تا شکاف وجود دارد که با هم رابطه معکوس دارند. اگر یکی پر شود دیگری باز می ماند و برعکس، یکی شکاف بین هیئت حاکمه و مردم و دیگری شکاف بین مردم و

در موقع برگشتن وقتی به روستای قارنا می رسند افراد معدودی به انتقام خون گشته شدگان گردنه دوآب اهالی این روستا را که به تصور آنها افراد حزب دموکرات را پناه داده و یا افراد حزب در میان آنها هستند به رگبار می بندند که در نتیجه تعدادی از اهالی روستای قارنا در این حادثه کشته می شوند و بدین گونه فاجعه دردناک قتل عام جوانان بیگناه ترک نغده در گردنه دوآب، فاجعه دردناک دیگری را در روستای قارنا با کشتار مردم بی گناه کرد بوجود می آورد

گروه‌های متخاصم، این بهترین راه حل مسئله در رابطه با مناطق محروم و آسیب‌پذیر مرزی است من معتقد بودم که مسائل کردستان در آن زمان بیش از پنجاه درصد جنبه روان‌شناختی دارد. ملتی که سالیان دراز در زیر بار ظلم و زورگویی و فقر به سر برده و از رفاه و هرگونه ساختار اقتصادی اشتغال‌زا بی‌نصیب بوده چه انتظار از آن باید داشت؟ تنها کار و اشتغال و برنامه‌های رفاهی هست که جای تفنگ را می‌گیرد نه چماق و ارباب و زورگویی.

اگر به خواست‌های رفاهی و کار و اشتغال این مردم رسیدگی شود

شکاف بین مردم و دولت پر می‌شود و شکاف دیگر باز می‌شد مردم از گروه‌های متخاصم فاصله می‌گرفتند و برعکس هم درست است بی‌توجهی به خواست‌های رفاهی و اقتصادی مردم، بین هیئت حاکمه و توده مردم فاصله می‌اندازد و آنها را عملاً به سوی گروه‌های متخاصم سوق می‌دهد. مثال‌ها در این رابطه زیاد است.

اطلاعی‌ای هست که من آن را می‌خوانم:

"استاندار آذربایجان غربی در گفت‌وگویی با واحد مرکزی خبر گفت شنیده می‌شود که گروهی ناآگاه برای برادران کرد ما در شهر مزاحمت‌هایی ایجاد می‌کنند باید آگاه بود که همه کردها مسلمان و با ما برادرند و هرگونه تعرض و اهانت نسبت به آنها از نظر من محکوم است

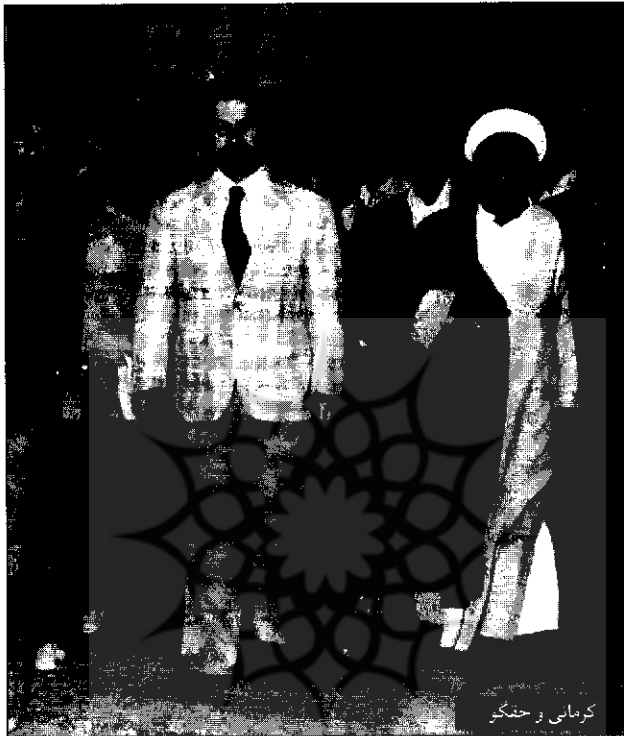
آقای حنکو افزود: معترضان به برادران کرد بی طرف ما در ارومیه به شدت تحت پیگرد قرار خواهند گرفت و مجازات خواهند شد چرا که این تحریکات آگاهانه و ناآگاهانه شدیدترین ضربه را به پیکر اسلام و انقلاب اسلامی ایران می‌زند و من هشدار می‌دهم در صورت ادامه این تحریکات شهر را ترک خواهیم کرد! استاندار آذربایجان غربی در پایان از مردم شریف و بویژه قهرمان می‌خواهد که با برادران کرد خوش رفتاری و تفاهم نشان دهند و با این کار روحیه انسانی خود را به ملت بزرگ ایران ثابت کنند."

این صحبت مربوط به تقریباً تیر ماه ۵۸ بود و خیلی در روحیه مردم

اثر مثبت گذاشت من مقاله‌ای هم در یکی از روزنامه‌های آن روزها نوشتم با این عنوان «انحصار طلبی و تنگ‌نظری ما را از واقعیات کردستان دور نگه داشته است» این مقاله چاپ شد و در جذب مردم کرد بسیار موثر بود. وقتی می‌شود با این حرف‌ها مردم را جذب کنی چرا جنگ و خشونت راه بیندازیم پس از جریان مه‌آباد و پس از استقرار ارتش در پادگان مه‌آباد و حاکمیت دولت در منطقه، من یک اعلامیه دادم و به

دولت و به همه نهادها اعلام کردم که حالا که مسایل کردستان فروکش کرده، بیا باید یک کاروان صلح و دوستی راه بیندازید و از معتمدین کردستان دعوت کنید به قم و مشهد و اصفهان و جاهای دیگر بروند و از آنجا هم کاروان دوستی بیاید و رفت و آمد عادی بشود. یاد می‌آید که در جواب از طرف جناب آقای دکتر ایزدی وزیر کشاورزی دولت موقت چند کامیون کالا را به مه‌آباد فرستاده شد و در بین مردم توزیع شد این اقدامات همه در مسیر جذب مردم و پرکردن شکاف بود، با این وضع ما اگر شکاف بین دولت و مردم را پر کنیم مردم از راه خشونت و اسلحه روی گردان می‌شوند.

یادم می‌آید روزی آقای احمدیان فرماندار سردشت می‌گفت به دنبال یک مقدار کارهای عمرانی در سردشت، مردم سردشت دیگر وقت تفنگ در دست گرفتن ندارند زیرا آن قدر کار هست که فرصت جنگ و جدال ندارند یعنی بیل جای تفنگ را گرفته است! توسعه، اشتغال و کار و رفاه جلوی این حرکات را می‌گیرد بیکاری محمل سوء استفاده گروه‌های متخاصم برای جدا کردن مردم از نظام بود. من روی همان تز دو شکاف خود دوباره تأکید می‌کنم. کسی که با یک راهسازی احساس خودمختاری می‌کند، معلوم است که ریشه درد در کجاست.



کرمانی و حنکو

جناب‌عالی در ماه‌های اول مأموریت خود ملاقات و مذاکراتی نیز با سنار مامدی داشتید ممکن است در این باره توضیحاتی بدهید؟

من به عنوان استاندار استان آذربایجان غربی مسئول تمام مناطق استان بودم و لزوماً با همه افراد سرشناس محلی که بطور منفی یا مثبت در منطقه تأثیرگذار بودند سعی می‌کردم به نحوی در ارتباط و تماس و اگر بتوانم در تعامل باشم. سنار مامدی از جمله این افراد بود. نامبرده در منطقه سلماس رئیس ایل شکاک یکی از فقیرترین ایلات عشایر کرد بود و خانواده او همه ساکن سلماس و حومه بودند. گویا یکی از

برادرهایش قبل از انقلاب به دست مأمورین انتظامی وقت کشته می‌شود و باعث می‌شود که با رژیم درگیر شود بعد از انقلاب سعی می‌کرده به انقلاب بپیوندد به همین منظور با هماهنگی با سران عشایر منطقه سومای برا دوست‌ترتیبی داده شده بود که من با ایشان ملاقاتی داشته باشیم. جریان این ملاقات بسیار جالب بود من بدون اسکوررت و تنها با چند نفر از همکاران استانداری از جمله آقای سیستمی رئیس

البته در این نوع حوادث از تحریکات ضد انقلاب خارج از کشور برای اختلاف‌افکنی بین اهالی کرد و ترک منطقه نیز نباید غافل بود که همیشه مترصد بود از جریانات داخلی برای اختلاف‌افکنی سوء استفاده نماید

دفتر و هاشمی یکی از مشاورین و آقای حسین زاده رئیس وقت خیرگزاری پارس (جمهوری اسلامی) ارومیه و صاحب نظر در مسائل کردستان، با یک جیب که از طرف آقای حاجی سامی یکی از سران عشایر منطقه تهیه شده بود برای ملاقات با سنار مامدی به ده جوهنی رفتیم. مالک ده آقای طاهر خان سمیتگو فرزند اسماعیل سمیتگوی یاغی معروف بود که در زمان رضا شاه بدست نیروهای انتظامی کشته شد. متقابلاً سنار از منطقه شیپران با چند کامیون افراد مسلح کمی دیرتر رسید در گفت و گویی که با هم داشتیم او علاقمندی خود را برای همکاری با دولت جمهوری اسلامی اعلام نمود و در خواست کرد که به وضع اسفبار و فقر زده مردم منطقه خود رسیدگی شود! قرار شد که

این جلسات تکرار شود و اگر مدت مأموریت من ادامه پیدا می کرد دنباله مذاکرات می توانست در دفتر من در استانداری انجام شود و حتماً هم به نتایج نمربخشی می رسیدیم. ولی بخاطر بعضی مسائل که رخ داد این مذاکرات ادامه پیدا نکرد و شنیدم که بعدها در اثر یک حادثه تیراندازی که علیه او شد رفت به منطقه قطور و با حزب دموکرات همدست گردید و درگیری های منطقه قطور و شهادت



صباغیان، خنگو

مرحوم کوچری فرماندار محبوب شهرستان خوی همه زیر سر او بود. شنیدم بعدها برای رام کردن او سعی فراوان شد، هزینه گزافی هم داده شد ولی همه بی نتیجه بود.

در این دوره تعرضی هم به جان شما صورت گرفته و خیر آن در روزنامه این گونه بود که: «با پرتاب نارنجک به جان استاندار آذربایجان غربی سوء قصد شد. چند نفر زخمی شدند و ایشان جان سالم بدر برد». مشخص شد چه کسانی بودند؟

نمی توانم کسی را محکوم کنم بالاخره چنین کاری شد من از ۹ جاز زخمی شدم که همه از جا های حساس بود اما سطحی بودند و بقیه مجروحین هم از جمله آقای فائزی معاون فنی، آقای سیستانی رئیس دفتر که هر دو زخمشان شدید بود بخصوص آقای سیستانی که بیش از شش ماه طول کشید تا زخم پاهایش التیام پیدا کند. یک نفر هم مهمان داشتیم که از بنیاد مسکن آمده بود آن موقع هر کس از تهران می آمد علاقه داشت با من هم ملاقات کند من چند روز به خاطر گرفتاری هایم نمی توانستم ملاقاتش کنم تا که آن روز قرار شد با هم ناهار بخوریم ساعت ۳ بعد از ظهر بود

که از در عقبی که به طرف حیاط پشت استانداری برای ناهار خارج شدیم یک مرتبه صدای مهیبی بلند شد اول فکر کردم زیر پایمان مین کاشته شده بعد فکر کردم تیراندازی است و ادامه دارد خودم را پشت درختی انداختم و بقیه هم هر کدام خود را به گوشه ای انداختند. لحظاتی بعد آقای حسن میرسعیدی (مشاور استانداری و از نزدیکان دکتر چمران بود که در امر سرو سامان دادن دیپلمه ها و لیسانس های بیکار در ارومیه و تشکیل تعاونی های تولیدی و جذب سرمایه گذاری برای اشتغال جوانان با استانداری همکاری می کرد) در حالی که کلتی به دست گرفته و از دست و پاهایش خون جاری بود بالا سرم آمد. بعد از دقایقی ارتش تمام محوطه استانداری را قرق نمود و مرا با یک آمبولانس ارتشی به بیمارستان ارتش بردند. از آن میهمان سازمان با بنیاد مسکنی که حالش از همه بدتر بود حالا هم خبر ندارم که چه مدت طول کشید تا خوب شود اسمش هم یادم نیست.

بلافاصله به دنبال این حادثه، سپاه پاسداران ارومیه و کارکنان و مسئولان سازمان های اداری استان با انتشار اطلاعیه جداگانه این سوء قصد را بمشددت محکوم کردند.

اسم از مرحوم چمران آمد آیا شما هم با مرحوم چمران برخوردی داشتید؟

مرحوم دکتر چمران اول معاون نخست وزیر بودند و بعداً وزیر دفاع شدند به خاطر حساسیت استان ما توجه خاصی به امور استان بخصوص به مناطق کردنشین استان داشت و بیش از دیگران به منطقه رفت و آمد داشت در خیلی از مسائل من با دفتر ایشان در تماس بودم در بعضی مسایل هم به من کمک کردند برخی همکاران نزدیک ایشان مرتباً با استانداری رفت و آمد داشتند و با برادر دکتر چمران آقای مهدی چمران نیز در تماس بودم. در جریان جنگ و پاکسازی منطقه مرزی سرو Sero که پاسگاه «سرو» به محاصره عناصر حزبی در آمده بود دکتر چمران نقش تعیین کننده داشت.

ممکن است توضیحاتی در این زمینه بدهید؟

مرز سرو قبل و بعد از انقلاب از مرزهای فعال استان بود و گمرک فعال و مجهزی داشت ولی با توجه به وضعیت جغرافیایی و قرار گرفتن در مرکز مناقشات روزهای اول انقلاب توسط ضد انقلاب محلی بسیاری از تجهیزات و انبارهای گمرک تخریب یا به تاراج رفته بود. لازم به یادآوری است مرز آذربایجان غربی با ترکیه از اهمیت

در کردستان فاصله بسیار عمیقی بین توده مردم و رهبران احزاب کرد وجود دارد توده مردم بسیار ساده، صمیمی، قانع و زحمتکش هستند و دیدید که در جریان فراندوم اهمیت بی به اعلامیه تحریم حزب ندادند و در آن مشارکت نمودند و رأی مثبت دادند. و در عمل هم اینها وقتی می دیدند که امروز به سادگی با استاندار دیدار می کنند و هر مشکلی دارند مستقیماً می گویند و به خواستشان نیز سریع رسیدگی می شد به دولت اعتماد می کردند

فوق العاده‌ای برخوردار است برای ایران اینجا دروازه ورود به غرب و اروپا به حساب می‌آید و برای ترکیه هم دروازه ورود به شرق از طریق ایران است بنا براین سیاستگذاری مرزی در این نقطه و حفظ روابط با ترکیه از اهمیت والایی برخوردار است. این است که یکی از هدف‌های اصلی استانداری بازرسازی و تجدید فعالیت گمرک سرو بخصوص استقرار مجدد پاسگاه سرو بوده که از نظر مسایل امنیتی و حفظ و حراست نقطه مرزی امر بسیار مهم بود. در همان روزهای اول خرداد ۵۸ که منطقه بسیار متشنج بود و هر لحظه خطرانی استان را تهدید می‌کرد به محض استقرار پاسگاه سرو خبر رسید که گروهان ژاندارمری مستقر در سرو مورد تاخت و تاز قرار گرفته و از جمله تعدادی از افراد سپاه و

عناصر حزبی تاب مقاومت نیاورده فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند. غریب شادی از ارومیه به تمام ایران می‌رسد. بدین ترتیب بعد از کنترل نسبی اوضاع خبرهای نگران‌کننده‌ای از سسندج می‌رسد و شهید چمران جهت اقدام لازم عازم تهران می‌شود.

در اینجا لازم می‌دانم که توضیحاتی نیز راجع به بعضی از افراد تأثیرگذار که در بالا نامبرده شد اضافه کنم.

۱- کنسول ترکیه یک دیپلمات ورزیده‌ای بوده که در آن برهه از زمان در آرامش مرز دو کشور نقش تعیین‌کننده داشت و ما هر هفته حداقل یک با هم جلسه داشتیم و تمام مسائل فیما بین را در این جلسات مورد بررسی قرار می‌دادیم. اگر مشکلی از جانب ما بود، حل می‌کردیم و اگر

از جانب آنها بود او با مهارت تمام حل می‌کرد. و همین روابط بود که توانستیم

خیلی سریع و ماهرانه نیروهای خود را از سرو به ترکیه وارد کنیم و دوباره به راحتی از

مرز بازرگان به داخل کشور بیاوریم بدون این که نیروهای متخاصم از آن خبردار شود.

۲- داود ملکی، آقای ملکی قبل از

انقلاب قهرمان ملی در وزنه برداری کشور بود ولی در کشاکش انقلاب همه امتیازات

نام‌آور خود را کنار گذاشته و به انقلاب پیوسته بود. در آن مدتی که من در آذربایجان

غربی بودم ایشان به عنوان نماینده نخست‌وزیری در مرز بازرگان مستقر بود و

با یک تیم ورزیده که در اختیار داشت توانست چندین مورد از خروج از عتیقه

جات بسیار ارزشمند تاریخی از مرز جلوگیری نماید. و در ضمن باروش بسیار

ساده خود با تمام مقامات محلی ترکیه ارتباط ایجاد کرده بود و از طرف استانداری نیز بطور رسمی به ایشان

مأموریت داده شده بود که به استان‌های همجوار ترکیه رفته و استانداران منطقه را برای مذاکرات حسن نیت و مبادلات اقتصادی دعوت نماید.

وی با هماهنگی نزدیک با استانداری در تسهیل مرادوات و رفت‌وآمد بازرگانان محلی و گشایش دادوستد مرزی بسیار موثر بود. بخاطر همین

فعالیت‌ها، آقای ملکی مورد توجه خاص مرحوم مهندس بازرگان و سایر مقامات دولت موقت بخصوص دکتر یزدی وزیر خارجه وقت بود.

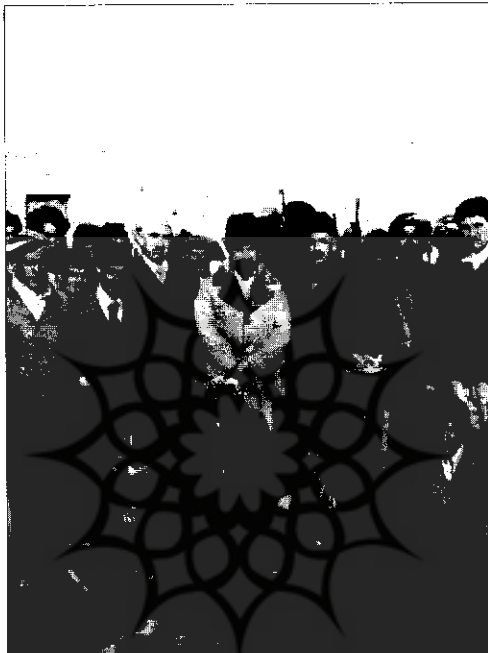
به طوری که دکتر یزدی به شوخی به ایشان لقب دیپلمات پا برهنه داده بود! (با اشاره به داستان پزشکان پا برهنه در قدیم) به دنبال این روابط

خوب با ترکیه چه از طریق کنسول ترکیه و چه از طریق استان‌های محلی، تبدلات مرزی بسیار فعالی بین دو کشور ایجاد گردید و منجر

به عقد قرارداد همکاری تجاری بین استان آذربایجان غربی و استان‌های مرکزی ترکیه گردید. که بعدها پروتکل همکاری اقتصادی بین دو کشور بر مبنای همین قرارداد با ترکیه به امضاء رسید.

۳- نصراله اسداللهی، آقای اسداللهی، فرمانده گروه مسلح ۱۴م بود و مورد حمایت و تأیید کامل مرحوم دکتر چمران بود. نامبرده از بدو

ورود من به استانداری، به دور از گرایش‌های خطی، همکاری بسیار صمیمانه‌ای با استانداری داشت. و همکاران او نیز اغلب بچه‌های



ژاندارمری با تجهیزات کامل به محاصره حزب دموکرات افتاده‌اند و ارتباطشان بطور کلی با شهر قطع شده است. ترس از این بود که تجهیزات نظامی که در پاسگاه سرو بود به دست مهاجمین بیافتد. لذا ضمن گزارش به دفتر دکتر چمران و با هماهنگی با دکتر یزدی وزیر خارجه در تهران، با کنسول ترکیه در ارومیه مذاکره گردید و موافقت دولت ترکیه جلب شد و از طرفی آقای داود ملکی نمایندگی نخست‌وزیری در مرز بازرگان، با استاندارهای استان وان و آغری نیز هماهنگی به عمل آورد که نیروهای ما با تمام وسایل و ادوات جنگی وارد خاک ترکیه بشوند و از طریق مرز بازرگان دوباره به ایران برگردند. این حرکت با موفقیت انجام شد و مقامات ترکیه نهایت همکاری را با ما نمودند و رئیس عشیره کرد محلی هم همکاری نمود و نگذاشت

حزبی‌ها از این عملیات خبردار شوند در نتیجه نیروهای ما از خطر افتادن به دست دشمن‌هایی یافتند. بعد از گسیل نیروها به ترکیه در حالیکه وضعیت سرو هر لحظه بدتر می‌شد و خبر و شایعات نزدیک شدن عناصر حزب دموکرات به ارومیه نگرانی‌ها را بیشتر می‌نمود دکتر چمران پس از دریافت خبر و نگرانی از اوضاع و احوال فوری از تهران به ارومیه آمد. او لباس نظامی پوشیده و مسلح بود پس از هماهنگی با استانداری و بررسی گزارش‌های رسیده از سرو، عازم منطقه عملیاتی شد و شخصاً با همکاری سرهنگ ظهیرنژاد فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه فرماندهی ستون عمل‌کننده را به دوش گرفت. درحالی‌که از هر طرف مورد تهدید عناصر دشمن بود به طور پیاده پیشاپیش چند اراده توپ و تانک و نفربر، تفنگ به دست شجاعانه، به طرف سرو حرکت نمود. در این اثنا اطلاعات بسیار خوبی توسط آقای نصراله اسداللهی فرمانده گروه مسلح ۱۴م، از وضع نیروهای مهاجم و توان نظامی آنها به استانداری رسید که بلافاصله به دکتر چمران انتقال داده شد دکتر چمران از دریافت گزارش و دیدن آقای اسداللهی خیلی خوشحال می‌شود و شکر خدا گفته با شغف مخصوصی می‌گوید الان سد دشمن را می‌شکنم فوراً آرایش نظامی داده و دستور حرکت صادر می‌نماید. ساعتی بعد به چهارراه چره پنج کیلومتری سرو می‌رسد و

بسیار شایسته و با ایمان و اخلاص و انقلابی بودند. که از جمله آنها آقای عرب نجفی است که هم اینک معاون فرماندار ارومیه می باشد. این گروه همگام با دکتر چمران خدمات ارزنده‌ای در منطقه انجام دادند و با الهام از تعلیمات و اندیشه‌های آن شهید بزرگوار در امور خیریه و انسان دوستانه و فرهنگی نیز پیش قدم بودند. از جمله تشکیل گروه توحیدی انفاق برای حمایت از نیازمندان و سالخوردهگان بی پناه و تأسیس کارگاه‌های فالی بافی برای زنان و دختران بی سرپرست و تأمین آب و غذا و لباس مناطق محروم ارومیه بود در این رابطه خانم شهر بانو امانی که در دو دوره قبل نماینده مجلس از شهر ارومیه انتخاب شده بود از جمله فعالین زنده آن گروه بود



در ختم غائله نطقه نیز این گروه بود که با تعداد بسیار اندکی بسیاری از مسلحین را از شهر فراری دادند. همچنین در جریان

درگیری‌های سرو هم آقای اسداللهی بود که همکاری و هماهنگی رئیس ایل هرکی آقای کرم هناره (مسقر در ناحیه سرو) جلب می کند به نحوی که حزب خبردار نشود گروهان ژاندارمری با تمام تجهیزات سنگین از مرز عبور کند و وارد خاک ترکیه شود و همان وقت از همانجا باستانداری هماهنگی میکند و خبر این همکاری ارزشمند حاج کرم هناره را به استانداری، می دهد. بعدها این گروه با نظر دکتر چمران در سپاه ارومیه ادغام گردید و لوازم و تجهیزات آن همه در اختیار سپاه قرار گرفت.

در مورد آقای ظهیرنژاد هم اگر ممکن است توضیح دهید، دیدگاه ایشان چه بود؟

مرحوم ظهیرنژاد فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه بود زحمات زیادی در انسجام آن لشکر کشید در آن روزها پادگان ارومیه تقریباً تخلیه شده بود و خیلی ها روزهای اول انقلاب ترک خدمت کرده بودند ظهیرنژاد همه را جمع و جور کرد آن هم نه با زور بلکه با حرف، او ناطق زبردستی بود و بخش زیادی از قرآن را حفظ بود و آدم صریح و رک گویی بود پر انرژی بود و به قدر کافی دارای کاریزما برای نیروهای تحت مدیریتش بود لذا توانست لشکر ۶۴ را دگر باره به نظم آورد او یک ارتشی با انضباط و تابع فرماندهی بود او در گرفتن پادگان مهاباد و

استقرار ارتش در پادگان‌های اشنویه و جلدیان و پسوه نقش اساسی داشت ایشان با حزب و گروه‌های چپی و آشوبگر به هیچ وجه سرسازش نداشت ولی با سران عشایر رابطه دوستانه و محبت آمیز داشت من در جریان مستقر شدن واحدهای ارتشی در پادگان اشنویه همراهش بودم که برای من روز هیجان انگیزی بود. مرحوم ظهیرنژاد بعداً ارتقاء مقام پیدا نمود و فرمانده کل نیروی زمینی ارتش شد و به جای ایشان مدتی سرهنگ رضا افسران

نزدیک به تیمسار فلاحی و سرتیپ ذکیانی به ترتیب فرماندهی لشکر ۶۴ را به عهده گرفتند. هر دو از افسران خوشنام و متعهد ارتش بودند. لازم می دانم در اینجا یادی هم از سرتیپ محمد مهام فرمانده تیپ پیرانشهر بکنم که در آن برهه در آرامش و امنیت منطقه و خنثی کردن بعضی توطئه‌های خارجی علیه کشور نقش اساسی داشت ایشان با مردم کرد منطقه رابطه بسیار محبت آمیز و بردبارانه داشت و به همین علت مورد علاقه

و احترام مردم پیرانشهر بود و در زمان جنگ عراق هم در منطقه بود و با تدبیر و دور اندیشی در مقابل حملات پی در پی جنگنده‌های عراق مقاومت نمود و پادگان و پرسنل آن را حفظ کرد ولی شخصاً آسیب فراوان دید به طوری که حالا جانباز خانه نشین است.

همزمان با دوره شما سه انتخابات در آنجا برگزار شد خبرگان، مجلس اول و قانون اساسی که قاسملو در انتخابات خبرگان کاندیدا شد و رأی آورد آیا شما چیزی در این مورد به خاطر دارید؟

به عقیده من اگر دکتر قاسملو به خبرگان می آمد بهتر بود احتمالاً مصیبت‌های بعدی رخ نمی داد و اتفاقی هم نمی افتاد برای مجلس هم حضور ایشان مفید بود. اگر فضای گفت و گو فراهم شود جنگ و خشونت موضوعیت خود را از دست می دهد، نباید در را بست تا طرف مقابل ناچار شود دیوار را تخریب نماید. در یکی از انتخابات از نطقه به من تلفن شد و نماینده یکی از گروه‌های چپ آن روزی بود، گفت من اینجا کاندیدا شده‌ام و فرماندار از فعالیت انتخاباتی من جلوگیری می کند گفتم مگر حضور شما از لحاظ قانونی اشکالی دارد گفت نه، گفتم شرکت کنید به فرمانداری هم زنگ زد و گفتم اگر اشکال قانونی ندارد بگذارید شرکت کند و جلوی او را نگیرد او شرکت کرد و رأی نیاورد و اتفاقی

در هر حال من برای حل مسئله مناطق کردنشین به فرمولی معتقد بودم که آن را در اکثر مناطق متشنج محروم قابل تعمیم می دانم بخصوص مناطق مرزی که آسیب پذیرترند، به نظر من در چنین مناطقی دو تا شکاف وجود دارد که با هم رابطه معکوس دارند. اگر یکی پر شود دیگری باز می ماند و برعکس، یکی شکاف بین هیئت حاکمه و مردم و دیگری شکاف بین مردم و گروه‌های متخاصم

هم نیفتاد. چنین موضوعی برای نماینده حزب دموکرات در بوکان هم اتفاق افتاد که او هم رأی نیاورد اگر ممانعت کرده بودیم تا آخر آنها شهید سیاسی می شدند و نمی شد جوانشان را داد و موضوع پیچیده تر می شد، اگر همه گروه های سیاسی در مجلس نماینده می داشتند اسلحه را کنار می گذاشتند و در مقابل مردم باید پاسخگو می بودند.

در سقز هم آقای کیخسروی و بلوریان رأی آوردند که نگذاشتند بروند شما نتوانستید پیگیری کنید؟

نه، من مخالف جلوگیری از انتخاب شدن و مشارکت آنها در انتخابات بودم به نظر من اگر امثال آقای کیخسروی و بلوریان به مجلس می رفتند در

حل مسائل کردستان خیلی موثر واقع می شدند و ای بسا مشکلات به آن صورت پیش نمی آمد.

به مهاباد برگردیم در تابستان مقدمات جنگ سه ماهه ایجاد می شود و بعد هم درگیری های خونین و فضایی که ترسیم نمودید این فضا چگونه به وجود آمد؟

قبل از هر اقدام نمایندگان ارتش پیش قاسملو می روند که اجازه دهد ارتش در پادگانی که متعلق به خود ارتش است مستقر شود او به بهانه این که پادگان را مردم گرفته اند اجازه نمی دهد.

وقتی نمایندگان ارتش بدون نتیجه از مذاکره با قاسملو برگشتند دولت تصمیم گرفت پادگان را به هر نحو شده بگیرد. داستان این ماجرا به طور مشروح در کتاب خاطرات آقای بلوریان آمده است.

ارتش از دو محور ارومیه و میاندوآب واحدهای خود را به مهاباد گسیل نمود، در این اثنا ضداقلاب و رادیوهای بیگانه شایعات دلهره انگیزی شایع کرده بودند که ارتش می خواهد بیاید به مهاباد قصد دارد حمام خون

راه بیندازد در مقابل ما هم می گفتیم ارتش به پادگان خودش برمی گردد و با کسی کاری ندارد اگر آنجا نرود کجا برود ارتشی ها همه بچه های این مرز و بوم اند از دنیای دیگری که نیامده اند.... این مصاحبه های خبری تلفنی، شایعات را خنثی می کرد و ارتش هم با فرماندهی مدبرانه مرحوم شهید فلاحی که یک افسر باسواد و فرمانده توانانی بودند، با همکاری افسران زیر دست خود طوری عمل کردند همچنان که پیش بینی می شد هیچ اتفاقی نیافتاد و خونی از دماغ کسی نریخت هر چند عده ای از مهاباد گریختند ولی ارتش با نقشه حساب شده رفت و در پادگان مستقر شد.

شبی که قرار بود فردایش ارتش به مهاباد برود تیمسار فلاحی در سالن ستاد ارتش با نگرانی قدم می زد و در عین حال چندین هلی کوپتر بالای شهر مهاباد در حال پرواز بودند به طوری که آقای باباطاهری هم مرتباً تلفن می کرد و اظهار نگرانی می نمود، از تیمسار علت نگرانی خود و پرواز هلی کوپتر ها را پرسیدم گفت نگرانم که اتفاقی نیفتد

و به مردم و نیروهای ما آسیبی نرسد، علت پرواز هلی کوپترها هم این است آنها که فکر مقابله با ارتش دارند شب نتوانند بخوابند و صبح هنگام ورود ارتش در خواب باشند!

به دنبال استقرار ارتش در مهاباد، ترمیم و تقویت پادگان های دیگر استان نیز در دستور کار ارتش قرار گرفت، از جمله پادگان اشنویه و پسوه بود در این جریان همان طور که اشاره کردم من خودم مرحوم ظهیرنژاد را پیشاپیش ستون های ارتشی همراهی نمودم، صحنه بسیار دیدنی بود از نقده تا اشنویه روستایان کرد در سر جاده ها به استقبال صف کشیده بودند و ده ها قربانی کردند من بی اختیار از دیدن این صحنه اشک شوق می ریختم و در اشنویه نیز با

پیش بینی و مدیریت خوب شیخ عبدالرحمن برزنجی بخشدار اشنویه استقبال شایانی از ارتش و هیئت همراه به عمل آمده بود. بعد از استقرار ارتش من با معاون سیاسی خود، آقای دکتر اتابک با ماشین استانداری نزدیکی های غروب از طریق جاده معروف دره قاسملو به ارومیه برگشتیم.

شما خاطره خاصی که برجسته باشد در دیدارتان با قاسملو، عزالدین حسینی، غنی بلوریان نداشتید که نکته خاصی



در برداشته باشد؟

من با آقای قاسملو به غیر از مسئله نقده دیدار جدی نداشتم یادم می آید در حاشیه جلسه هیئت ویژه در سد مهاباد نشسته بودیم ایشان اعتراض داشت که چرا دولت کارهایی می کند که ما بین دو انتخاب خوب و بد، بد را انتخاب می کند مثلاً برای انتخاب مسئولین چرا بد را انتخاب می کنید منظورشان یکی از فرمانداران یا بخشداران منطقه بود که دقیق یادم نیست فکر کنم فرماندار پیرانشهر آقای فتاح حسینی مد نظرشان بود که از نظر ما فردی موجه و کرد محلی بود ولی جرمش این بود که حزب دموکرات را قبول نداشت، مدام او را اذیت می کردند او از بستگان شیخ گزگسک (سید طه کمالی زاده) بود که از شیوخ محترم منطقه است که چند سالی است مقیم شهر ارومیه و مورد احترام مردم کرد و بسیاری از مردم شهر و اطراف می باشد.

ما شنیدیم که شما ملاقات و مذاکراتی نیز در سال ۵۸ با عراقی ها داشتید ممکن است بفرمایید که موضوع آن مذاکرات چه بود؟

بلی، مذاکرات بسیار مهمی بود؛ شاید مهم ترین کار من در طول دوره استانداری، به اعتقاد من اگر این مذاکرات ادامه پیدا می کرد شاید خیلی از مسائل ما با عراقی ها که هنوز به درجه حاد خود نرسیده بود حل می شد و شاید از شعله ور شدن جنگ نیز جلوگیری می شد. موضوع از این قرار بوده که در روزهای

به یاد داشته باشیم که ایران از آن همه ایرانیان است. این مملکت هفت اقلیمی با تسامح کوروشی شکل گرفته و در طول تاریخ همه به مسالمت با هم زیسته اند و اینک نیز با سعده صدر اسلامی باید به پیش بروند

اول انقلاب هواپیماهای عراقی ظاهراً "به دنبال پیشمرگ‌های حزب میهنی کردستان عراق (جلال طالبانی)، دهات گورেশور سردشت را در نوار مرزی ایران بمباران کرده بودند که ضمن تخریب تعدادی از منازل روستاییان، چند نفر از ساکنین دهات فوق کشته شده بود. به دنبال این حادثه دولت ایران رسماً به عراق اعتراض می‌نماید و در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد که در هاوانا پایتخت کوبا تشکیل شده بود وزیر خارجه ایران جناب آقای دکتر یزدی موضوع را مستقیماً با صدام حسین در میان می‌گذارد و درخواست جبران خسارت می‌نماید. به دنبال این ملاقات در هاوانا دولت عراق رسماً از ایران می‌خواهد که نماینده تام‌الاختیار خود را برای

مذاکره به عراق بفرستد. دولت ایران هم به اینجانب به عنوان استانداری که حادثه در حیطه مسئولیت او اتفاق افتاده، مأموریت داد برای مذاکره و تعیین خسارت وارده به عراق سفر کنیم. برای انجام این مأموریت یک هیئت سه نفری به شرح زیر مرا همراهی می‌کرد: دکتر قدرت‌الله اتابک معاون سیاسی استانداری آذربایجان غربی، سرگرد شکوریان فرمانده هنگ ژاندارمری به عنوان متخصص و خیره در مسائل مرزی، و آقای محمد جهانگیر

نماینده وزارت امور خارجه که از طرف سفارت ما در عراق به جمع ما ملحق شده بود، نامبرده ضمن آشنایی کامل به روابط ایران و عراق و تبحر در زبان عربی از نظر تجربیات و اطلاعاتی حرفه‌ای نیز فرد بسیار شایسته‌ای بودند که ضمن ترجمه مذاکرات فیما بین، نظریاتشان در طول مذاکره بسیار راهگشا بود. روز سه‌شنبه ۱۳۵۸/۷/۴ پس از ورود به خاک عراق در خانقین شهر مرزی عراقی، برای ما، جایگاه تشریفاتی مزین به پرچم ایران و عراق تدارک دیده بودند، فرماندار خانقین و دو سه نفر دیگر از مقامات محلی به استقبال آمده بودند.

بعد از مراسم تشریفات نظامی و سان دیدن از سربازانی که کنار فرش صف کشیده بودند با فرماندار خانقین ملاقات کوتاهی به عمل آمد و کلمات و عبارت محبت آمیز دیپلماتیک بین ما رد و بدل شد با توجه به امکانات محلی استقبال رسمی بسیار آبرومندانه بود و سپس با یک هلی‌کوپتر عراقی عازم شهر سلیمانیه شدیم. در سلیمانیه استقبال گرم تمام رسمی از ما به عمل آمد.

بعد از استراحت مختصری در هتل، ساعت پنج بعد از ظهر مذاکرات اصلی در استانداری آغاز گردید. از طرف عراقی‌ها علاوه به استاندار، نمایندگان وزارتخانه‌های امور خارجه، دفاع، کشور، مرزبان، مشاورین استانداری حضور داشتند و روی هم رفته ترکیب تیم طرف عراقی بسیار کامل بود و تقریباً از همه ادارات کشوری و لشکری و امنیتی نمایندگانی حضور داشتند.

بعدها من شنیدم که صدام شخصاً "مذاکرات را لحظه به لحظه دنبال می‌کرده است. استاندار سلیمانیه رئیس هیئت عراقی نیز از مقامات نزدیک و معتمد دولت عراق بود. مذاکرات در دفتر استاندار سلیمانیه انجام شد،

در مذاکرات تمام ادعاهای ما را مبنی بر بمباران مناطق یاد شده و خسارت وارده پذیرفتند ولی متقابلاً "عراقی‌ها یک لیست بلند بالائی از اقدامات تحریک‌آمیز که از طرف ایرانی‌ها چه در مرزهای آذربایجان غربی و چه در مرزهای مشترک استان‌های دیگر شده بود مطرح کردند و ما این ادعا را نپذیرفتیم و اعلام کردیم که مأموریت ما مشخص است و غیر از آن هیچ ادعایی را قبول نمی‌کنیم. عراقی‌ها بدون هیچ‌گونه اصرار حرف ما را پذیرفتند احساس کردیم که نمی‌خواهند این مذاکرات احیاناً "شکست بخورد. تنها شرطی که پذیرفتیم این بود که مذاکرات در ارومیه ادامه پیدا کند و از منطقه بازدید به عمل آید و بعد خسارت وارده محاسبه و در اسرع زمان جبران گردد.

بعد از خاتمه مذاکرات به دعوت دولت عراق ما را تمام تشریفات به زیارت عتبات عالیه بردند و درخاتمه با هواپیمای عراقی درجه یک ما را راهی تهران کردند. در حاشیه مذاکرات در صحبت‌های غیررسمی، استاندار سلیمانیه به طور خصوصی به من گفت که طی این مذاکرات من بی‌بردم که شما واقعاً "یک مرد انقلابی هستید، من هم هستم بنابراین، این تلفن‌های خصوصی من، بعد از این اگر مشکلی مرزی بین ما ایجاد شد با یک تلفن بیاییم لب مرز و مسئله را به طور انقلابی حل کنیم بدون این‌که توسط رسانه به بوق کرنا گذاشته شود.

عراقی‌ها با اطلاع از این‌که من نیز مورد اعتماد و نزدیک دولت و بخصوص شخص وزیر خارجه هستم به این مذاکرات اهمیت زیادی قائل بودند و فکر می‌کردند که این مذاکرات سرآغاز تمهیداتی باشد که مسائل مبتلا به طرفین را حل نماید. ولی متأسفانه شتاب نگذاشت که این مذاکرات در تهران دنبال شود.

ممکن است توضیحاتی نیز از آمدن نمایندگان امام در منطقه بدهید؟

در آن روزها از جمله اقداماتی که برای آرامش منطقه کردنشین انجام شد اعزام چند نفر از روحانیون والا مقام از طرف امام به منطقه بود از جمله مرحوم ربانی شیرازی، مرحوم اشراقی و جناب آقای شیخ حسین کرمانی بود.

مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی روزهای اول انقلاب به درخواست بعضی مردم دلسوز شهر، از طرف امام به ارومیه اعزام شده بود. آمدن ایشان در آن برهه در حل و فصل مشکلات روزهای اول انقلاب بسیار موثر بود. ایشان قبل از آمدن من باستان از ارومیه، رفته بود

مرحوم آیت‌الله اشراقی داماد امام و مورد علاقه خاص او بود فرستادن ایشان به کردستان و آذربایجان غربی نشانه علاقه امام به حل و فصل مسالمت‌آمیز مسائل کردستان بود.

هدف عمده آقای اشراقی کمک به مذاکرات هیئت حل اختلاف کردستان بود ایشان مدت زیادی در منطقه نبود و بعد از او آقای حاج شیخ حسین کرمانی نماینده امام در غرب کشور به ارومیه آمد. آقای کرمانی از روحانیون خوش فکر، آزاداندیش و اهل تسامح و مسالمت‌جو بود. قبل از



استقبال مرده از ریش

آمدن به ارومیه طی تماس تلفنی به من گفت به شرطی به ارومیه خواهیم آمد که خلخالی آنجا نباشد! این اولین باری بود که تلفنی با او صحبت می‌کردم. بعد از این حرف فکرم راحت شد و فهمیدم که ایشان آدمی است که در این اوضاع به درد این منطقه می‌خورد و بنابراین استقبال کردم و گفتم حتماً باید بیاید.

آقای کرمانی دارای روح لطیف و سرشار از مهر و عطف بود و همین روحیه باعث شد که هموطنان کرد از او به گرمی استقبال کنند. سخنرانی‌های او در میان آب و مه‌باد مثل آب خنکی بود که بر دل‌های سوزان ریخته شود. ایشان در طول اقامت خود در ارومیه مهمان استانداری بود و مورد علاقه و احترام پرسنل استانداری، معاونین و مشاورین من واقع گردید. و یک‌دفعه هم با نامبرده برای مذاکره با استاندار آغری ترکیه به ترکیه رفتیم در این سفر آقای مهندس قائمی هم بودند.



وقتی به عنوان نماینده امام به ارومیه آمدند با هم به مه‌باد رفتیم و هر دو در فرمانداری صحبت کردیم و گفتیم باید بنشینیم و مسائل را حل کنیم سخنان آقای کرمانی به عنوان نماینده تام‌الاختیار امام در روحیه مردم مه‌باد بسیار موثر بود. بعد از سخنرانی در راه برگشت به من گفت یخ مه‌باد را شکستیم. یعنی در حالی که در برخورد اولیه عصبی و قه‌رآلود به نظر می‌رسیدند موقع برگشتن همه با ما دوست شده بودند.

رابطه من هم از آن مقطع با آقای باباطا‌هری که فرماندار مه‌باد بود دوستانه تر گردید. البته آقای کرمانی جدا گانه با دکتر قاسملو و شیخ عزالدین مذاکراتی داشت که از متن آنها من چیزی به خاطر ندارم. آقای کرمانی بعد از آمدن من از استانداری دیگر به منطقه نرفت و در دوره اول مجلس شورای اسلامی از شهر آباءه انتخاب شد ولی به علی‌تا آخر دوره دوام نیاورد و داوطلبانه استعفا داد و دوباره به محیط تحقیق و تدریس و وعظ به حوزه علمیه قم بازگشت.

شیخ حسین کرمانی قبل از این که به آذربایجان بیایند در کردستان فعال بود و در آرامش منطقه قروه و اورامانات و میوان و رام‌کردن خیلی از معترضین خدمات شایسته‌ای انجام داده بود، ایشان واقعا "حلال مشکلات کردستان بود و خیلی‌ها را از طریق گفت‌وگو و اخلاق و تسامح جذب جمهوری اسلامی کرده بود؛ اگر مأموریت‌های ایشان ادامه پیدا می‌کرد خیلی از مسائل حل می‌شد.

اگر گروه‌هایی مثل حزب دموکرات راست می‌گفتند و در گفته‌های خود صادق بودند اگر مسائل مردم کردستان برایشان مهم بود فرصت طلایی که در زمان مهندس بازرگان برایشان ایجاد شد، که دولت آماده هرگونه تعامل با اینها بود، به این آسانی از دست نمی‌دادند و چند بار اینها پیمان شکنی کردند باز هم دولت بزرگواری کرد و نادیده گرفت و در گفت‌وگو را باز گذاشت و از وجود شخصیت بزرگی مانند آقای کرمانی که از طرف امام اختیار تام داشت استفاده نشد و نهایتاً آن

فرصت‌ها همه به سر آمد.

آخر سر تحلیل نهایی این سوال به ذهن خطور می‌کند که چرا ما باید مسائل کردستان را از سایر مسائل مردم ایران جدا می‌کردیم؟ کردها با ترک‌ها و بلوچ‌ها و غیره چه فرقی داشتند مگر مردم دیگر در دوره طاغوت کم زحمت کشیده بودند و کم آزار دیده بودند و شعار دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان که حساب کردستان را از ایران جدا می‌سازد سخن بی‌اساسی بود.

آخرین سؤال، به نظر شما در آن موقع راه حل مسائل کردستان چه می‌توانست باشد؟

در همین رابطه روزی من در اداره دوم ارتش در تهران به مناسبتی حضور داشتم و در آنجا مسئله کردستان مطرح شد همه از افسران خبره اطلاعاتی رکن ۲ ارتش و آگاه به منطقه کردستان و مسائل مربوطه بودند یاد می‌آید ضمن تأیید نظرات من در رابطه با کردستان خودشان نیز اعلام کردند که ما هم بررسی کردیم و حدود ۱۴ راه حل برای کردستان مناسب دیدیم که آخرین آنها راه حل نظامی است! که مسلماً هیچ وقت بعد از این همه راه حل، به گزینه آخر نمی‌رسد.

من بارها اعلام کرده‌ام که مسائل کردستان بیش از پنجاه درصد جنبه احساسی و روان‌شناختی داشت. کردها هم مانند سایر اقوام مرز نشین محروم ایرانی پس از سال‌ها خفقان و ستم و محرومیت، می‌خواستند که نظام جمهوری اسلامی هرچه زودتر کارهای رفاهی و عمرانی را شروع کند و امکان مشارکت جمعی در امور کشور به همه آحاد مردم یکسان داده شود و از تعصبات جناحی و قومی و مذهبی پرهیز گردد و اجازه بروز انحصار طلبی و تنگ نظری داده نشود و همه به عنوان شهروند ایرانی بتوانند در سرنوشت خود و کشور یکسان مؤثر بوده و از آزادی‌های مدنی تصریح شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی برخوردار باشند. با این ملاحظات و به موازات آن تسریع در فقرزدایی و توسعه فرصت‌های اقتصادی و اشتغال، مسائل خیلی زود حل و فصل می‌شد و شکاف به وجود آمده بین توده محروم کشور با هیئت حاکمه از بین می‌رفت و به جای این همه درگیری و هزینه، همه با هم در سازندگی کشور مشارکت می‌نمودند. امید است که اقدامات رفاهی و عمرانی سال‌های اخیر و توجهات ویژه به حقوق اقلیت‌ها، چشم‌انداز امیدبخشی را در راستای تفاهم ملی به وجود آورد.

به یاد داشته باشیم که ایران از آن همه ایرانیان است. این مملکت هفت اقلیمی با تسامح کوروشی شکل گرفته و در طول تاریخ همه به مسالمت با هم زیسته‌اند و اینک نیز با سعه صدر اسلامی باید به پیش بروند.

... انا جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم. والسلام.